۳۴. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۵/۰۱)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۰) - شنبه، ۰۱ مرداد ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- مسئله اول : ذهنیت علماء قبل از قرن یازدهم
- مسئله دوم: علت عدم انتساب مخالفت با اجماع به شیخ طوسی قبل از صاحب حدائق
- ثبوت تواتر عشر نزد شیخ بهائی
- قدما و عدم احتساب شیخ به‌عنوان مخالف اجماع بر تواتر قرائات
- امتیاز فرمایش شیخ طوسی در ذیل آیه « ولوجدوا فیه اختلافا کثیرا»
- نکاتی نسبت به چاپ جدید تفسیر تبیان
- پاسخ به اشکال محدث نوری
- بررسی عبارت شیخ در مقدمه تبیان
- دو اجماع شیعه مهم در قرائات و بازتاب آن در عبارت شیخ
- ترادف واژه تفسیر و تاویل در زمان شیخ
- تعلیل مرحوم شیخ طوسی در ترجیح قول ابن قتیبه؛ رکن مهم استدلال

پیشگفتار (خلاصه)

مسئله اول : ذهنیت علماء قبل از قرن یازدهم

صفحه چهارم بودیم. فرمودند: «و کلام هذین الإمامین قد یعطی أنّ التواتر إنّما هو لأربابها[۱]». کلام این دو امام –شیخ الطائفه و امین الاسلام طبرسی- میرساند که تواتر الی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ثابت نیست. بلکه تواتر تنها به همین صاحبین قراء سبعه است. روزهای اولی که این مباحثه شروع شد، من سؤالی را مطرح کردم. الآن هم در ذیل فرمایش ایشان سؤال دوم به آن مربوط است.

سؤال اول این بود که قبل از قرن یازدهم همه بزرگان و اعاظم فقه می‌فرمودند که بر سبع اجماع داریم. حتی مقدس اردبیلی سبع را قبول کردند و به عشر خدشه کردند. فرمودند «بلاخلاف». خب ذهنیت آنها چه بود؟ مگر آنها شیعه نبودند و در عمرشان کافی نخوانده بودند؟ «کذبوا اعداء الله انما هو حرف واحد نزل من عند واحد». چطور در ذهن خودشان تواتر الی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را با این مضامین جمع می‌کردند؟ دیدی که صاحب وسائل یک جوری جمع کرده‌اند. گفتند هم این را داریم و هم آن را داریم. واحد یعنی این و... . عباراتشان را خواندیم.

همان جا صاحب وسائل اسمی از «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة» نبرده اند. می‌بینید شهید ثانی می‌گوینند «کلٌ مما نزل به الروح الامین»، اما وقتی کافی را باز می‌کنید روایت قبلش چنین تعبیری دارد؛ «ان القرآن واحد نزل من عند واحد و انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة»؛ روات این اختلافات را درست کردند. و الا قرآن واحد است. این بزرگواران این روایات را چطور می‌فهمیدند؟ از کنارش در می‌شدند؟ خیلی بعید است. آنی که سؤال ما بود این بود که ذهنیت آنها در جمع بین این دو روایت چه بود؟ به گونه ایکه در ذهن آنها بین این دو تناقض نشود. از یک طرف قبول کنند و بگویند حداقل در سبع اجماع داریم به تواتر آنها الی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله. شهید در عشر آن هم فرموده‌اند. از یک طرف هم بگویند «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة، بل هو واحد نزل من عند واحد». اینها چطور ممکن است که جمع شوند. این یک سؤال بود که دنبالش هستیم جلو برویم.

بحمد الله من طلبه که ذهنم مشغول بوده این سؤالات را جدی می‌گرفتم، قدم به قدم به جواب هایی رسیدم که برای شخص خودم موجب اطمینان می‌شود. چون آدم همینطور حرفی را بزند و در شود فایده ندارد. باید به اطمینان برسد که مطلب به چه صورت است.

---

[1]مفاتح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين)؛ ج۵ ص۲۱۵

مسئله دوم: علت عدم انتساب مخالفت با اجماع به شیخ طوسی قبل از صاحب حدائق

خب حالا سؤال دوم؛ این هم مهم است. ببینید می‌فرمایند: «کلام هذین الإمامین قد یعطی أن التواتر إنّما وم لأربابها»؛ این دو امام می‌گویند تواتر تا رسول الله نیست، فقط تا همین سبع است. آن روز عبارت صاحب حدائق را خواندم. ایشان گفته‌اند: «و كلام هذين الشيخين (عطر اللّه مرقديهما) صريح في در ما ادعاه أصحابنا المتأخرون (رضوان اللّه عليهم) من تواتر السبع أو العشر[1]». خب اگر صاحب حدائق این را می‌فرمایند و ایشان هم این را می‌گویند، حالا سؤالی مطرح می‌شود. آیا عبارت تبیان و مجمع در مرئی و مسمع شهید ثانی و محقق ثانی و ... نبوده؟! چرا در یک کتاب نگفته اند ما می‌گوییم اجماع هست اما شیخ در تبیان قبول نکرده است؟! لکن صاحب مجمع قبول نکرده؟! چطور در عالم السالم نزدیک چند قرن باید بگذرد و اولین کسی که می‌فهمد صریح در در این اجماع است، صاحب حدائق باشد؟! قبلی ها از عبارت تبیان چه می‌فهمیدند؟ اگر صریح در در می‌فهمیدند خب حادقل باید در یک کتاب بگویند که اجماع هست اما معلوم النسب است و لایقدح خلافه فی الاجماع. کما اینکه در صدها مورد به این صورت می‌گویند که اجماع هست و تنها یک نفر مخالفت کرده. درحالیکه در اینجا اصلاً این صحبت نیست. علامه ادعای اجماع بکنند و دیگران بر تواتر سبع ادعای اجماع بکنند اما هیچ کسی قول شیخ الطائفه رئیس المجتهدین و امین السالام طبرسی بزرگترین مفسّر عالم السالام را به‌عنوان صریح در در نقل نکند. این سؤال مهمی است. چطور شما می‌گویید صریح در در است؟!

شما صریح می‌فهمید اما قبل از شما حتی یک نفر هم آن‌ها را به‌عنوان مخالف تلقی نکرده است. در هیچ کتابی. عرض کردم جایزه هم تعیین کردیم. واقعاً باید دنبال آن بگردیم که قبل از صاحب حدائق احدی گفته «الا الشیخ»؟ اما ماشاء الله بعد از صاحب حدائق! من امروز میدیدم. ظاهراً آن روز عبارت جواهر را خواندم که اول از همه عبارت شیخ الطائفه را آورده بودند که «نمنع من التواتر».

> ورابعا منع التواتر أو فائدته ، إذ لو أريد به إلى النبي صلىاللهعليهوآلهوسلم كان فيه أن ثبوت ذلك بالنسبة إلينا على طريق العلم مفقود قطعا ، بل لعل المعلوم عندنا خلافه ، ضرورة معروفية مذهبنا بأن القرآن نزل بحرف واحد على نبي واحد ، والاختلاف فيه من الرواة كما اعترف به غير واحد من الأساطين ، قال الشيخ فيما حكي من تبيانه : « إن المعروف من مذهب الإمامية والتطلع في أخبارهم ورواياتهم أن القرآن نزل بحرف واحد على

> نبي واحد غير أنهم أجمعوا على جواز القراءة فإن الإنسان مخير بأي قراءة شاء ، وكرهوا تجريد قراءة بعينها » وقال الطبرسي فيما حكي عن مجمعه : « الظاهر من مذهب الإمامية أنهم أجمعوا على القراءة المتداولة ، وكرهوا تجريد قراءة مفردة ، والشائع في أخبارهم أن القرآن نزل بحرف واحد »**[2]**

«**قال الشيخ فيما حكي من تبيانه : إن المعروف...**»؛ یعنی انکار تواتر!

مرحوم شیخ در کتاب الصلاتشان می‌فرمایند:

> و لعلّه لذلك كلّه أنكر تواتر القراءات جماعة من الخاصة و العامّة، مثل الشيخ في التبيان و ابن طاوس و نجم الأئمة و جمال الدين الخوانساري و البهائي و السيّد الجزائريّ وغيرهم من الخاصّة، و الزمخشريّ و الزركشيّ و الحاجبي و الرازيّ و العضدي من العامّة، و عن الفريد البهبهاني في حاشيته على المدارك **[3]**

یعنی ایشان عبارت تبیان را مخالفت با تواتر گرفته‌اند. تواتری که قبل از صاحب حدائق مورد اجماع بوده و احدی هم اسمی از آن نمی‌برد.

«و ابن طاوس و نجم الأئمة و جمال الدين الخوانساري و البهائي»؛ مرحوم شیخ در اینجا شیخ بهائی را ذکر می‌کنند. درحالی‌که مرحوم شیخ بهائی منکر تواتر نیستند. چندین کتاب دارند. ایشان در ادا می‌گویند که تواتر نیست و الا در حوف صراحت دارند که تواتر هست.

---

[1]الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة؛ ج ۸، ص۱۰۰

[2]جواهر الكلام ج۹ص۲۹۴

[3]كتاب الصلاة ج ۱ ص۳۶۳

ثبوت تواتر عشر نزد شیخ بهائی

امروز در نرم‌افزار برخورد کردم و در چند جا هم گذاشتم؛ رساله‌ای هست برای آل طوق که در نرم‌افزار جامع فقه هست. ایشان گفته‌اند شیخ بهاء الدین عاملی در حاشیه تفسیر بیضاوی فرموده‌اند:

«أن تواتر قراءة العشرة وهو مشهور الإماميّة[1]». چیز عجیبی از شیخ بهائی است. علی ای حال ایشان می‌فرمایند که شیخ بهائی تواتر را انکار کرده‌اند.

---

[1]رسائل آل طوق القطيفي ج ۳ ص ۲۱۰

قدما و عدم احتساب شیخ به‌عنوان مخالف اجماع بر تواتر قرائات

این عبارات در چنین کتاب‌هایی آمده است، حال سؤال این است قبل از صاحب حدائق که این عبارات در دستشان بود، چرا از شیخ و طبرسی مخالفت نفهمیده اند؟ چرا اجماعات را محکم می‌گویند اما نمی‌گویند که این دو بزرگوار در تبیان و مجمع مخالف هستند؟ این چرایی است که به دنبالش هستیم تا به جوابی برسیم که قانع‌کننده باشد.

شاگرد: اینها در کتاب‌های تفسیری خود گفته‌اند... .

استاد: ببینید تبیان کتاب تفسیری است ولی در فقه متعدد از آن نقل می‌کنند. الآن از همین تبیان در جواهر گفتم. صاحب جواهر می‌گویند تبیان آخرین کتاب شیخ است، اگر یک چیزی در نهایه گفته و در تبیان عدول کرده تبیان میزان است.

شاگرد: اینها به تفاسیر رجوع داشته‌اند اما کسانی مثل محقق و شهید اول بیشتر جنبه فقهی داشته‌اند. در غیر این مسأله جایی هست که اینها به تبیان مراجعه کرده باشند؟ یا این‌که شیخ این مسأله را در کتاب غیر تفسیری خود مطرح کرده؟ شاید هم تحت تأثیر تفسیر کشاف بوده‌اند.

استاد: اینها از «رب مشهور لا اصل له» است. زمخشری کجا در می‌کند؟! بعداً بررسی می‌کنیم. یک چیزی گفته می‌شود و کتاب پشت کتاب می‌آید که زمخشری تواتر را قبول ندارد.

علی ای حال تبیان نزد فقهای قبل از قرن دهم بوده یا نبوده؟ به آن مراجعه می‌کردند یا نمی کردند؟ اولین کتاب فقهی که قدیمی هم هست و نوعاً بعدی ها به آن مراجعه می‌کردند کتاب سرائر است. سرائر قبل از محقق اول است. سرائر را نگاه کنید. یک جا که می‌خواهد به شیخ ایراد بگیرد می‌گوید شیخ ما در نهایه این را گفته اما در تبیان که آخرین تصنیف او است از آن عدول کرده. چون در علم پخته شده بود و... . این اول قدم فقه است چون ابن ادریس متقدم است. آن وقت می‌شود که ابن ادریس در سرائر اسمی از تبیان ببرد و عدول شیخ را بگوید اما بعدی ها –علامه و محقق- اصلاً سراغ تبیان نروند؟! البته این فرمایش شما هم به شواهد بیرونی نیاز دارد. یعنی در تذکره و کتب علامه و محقق بگردیم و ببینیم که از تبیان چیزی نقل می‌کنند یا نه. اگر هیچ کجا نقل نکرده‌اند می‌گوییم در اینجا هم از چشم افتاده است. اما سؤالی که مهمتر است این است: در این چند قرن این اجماعات شدید و غلاظ بیاید اما یک نفر نگوید؟! این عرض من است. این مهمتر است.

شاگرد: این هم مهم است که چرا آنها نیاورده اند؟ بالأخره این عبارتی است که فقهای متأخر از آن بوی در دیده‌اند لذا آنها هم می‌توانستند آن را بیاورند. لذا این‌که آنها نیاورده اند موید این می‌شود که اساساً ندیده اند.

استاد: یک نفر هم ندیده؟! چندین قرن این کتابها مطرح بوده یک نفر ندیده که بگوید در اینجا شیخ مخالف است؟! اینکه بگویم یک نفر نبیند مانعی ندارد، پنج نفر ندیدند مانعی ندارد، اما در طول چندین قرن تا صاحب حدائق... . جالب این است که خود سید نعمت الله جزائری که مخالف است اسم شیخ را نمی‌برد. کلمات اینها را می‌آورد اما اسمی از آنها به‌عنوان مخالف نمی‌برد، چرا؟ چطور است که صاحب حدائق می‌گوید صریح است اما او مخالف نمی‌بیند؟!

امتیاز فرمایش شیخ طوسی در ذیل آیه « لوجدوا فیه اختلافا کثیرا»

شاگرد۲: ظاهراً سؤالی که داری متوقف بر مراجعه نیست. بر فرض اینکه بگوییم در تبیان ایشان چنین فضایی را داشتند و قبل از قرن یازده هم فضایی بوده که سبع و عشر هم متواتر بوده‌اند، خب بالأخره این دو فضا باید با هم تنافی حس می‌کردند. سؤال این است که اگر فضایی که صاحب حدائق طرح می‌کنند در تبیان بوده، خب یک پشتوانه عدم تواتر دارد، لذا این پشتوانه چطور با تواتر سبع و عشر جمع می‌شود؟ خود این دو فضا متعارض هستند.

استاد: بله، قبل از اینکه من به قرینه متصله اینجا نگاه کنم، مدتی است که همینطور قرائن منفصله را از این طرف و آن طرف جمع‌آوری می‌کنم. ببینید ما الآن به دلالت مرحوم محدث نوری در فصل الخطاب برخورد کردیم -خدا رحمتشان کند- ایشان با صاحب مجمع درگیری شدند. از حرف ایشان ما تبیان را پیدا کردیم؛ ذیل آیه شریفه «وَلَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً [1]». در آن جا دیدیم شیخ در تبیان می‌گوید که اختلاف سه جور است؛ اختلاف تناقض، اختلاف تفاوت، اختلاف تلاوت. خب من این سؤال را مطرح کردم و الحمد لله به لطف آقایان پیدا شد. این تقسیم سه گانه در ذیل آیه قبل از شیخ و بعد از شیخ کسی نیاورده است. این تنها در مجمع و در تبیان است. قبل از آن در کتاب احکام القرآن جصاص پیدا شد. مرحوم شیخ از احکام القرآن به‌عنوان جصاص یاد نمی‌کنند. در تبیان می‌گوید: «ابوبکر الرازی فی احکام القرآن». البته در اینجا نمی‌گوید، در جاهای دیگری می‌گوید. در جای دیگر اسم آن را می‌آورند.

لذا می‌گوییم مرحوم شیخ تفسیر او را دیده‌اند و در تبیان هم از او نام برده‌اند، اینجا هم حرف او را دیده‌اند و حرف او را ذیل آیه پسندیده‌اند. این جور نیست که بزرگ شیعه حرف یک سنی را بیاورد. نکته مهم این است: گفتیم «نکته چون لب پوداد است تیز»؛ جصاصی که در احکام القرآن این سه اختلاف را آورده تنها آن‌ها را می‌گوید و رد می‌شود. مرحوم شیخ به عبارتی که در تبیان می‌آورند تصریحی را اضافه کرده‌اند که هیچ کسی نمی‌تواند مقابل آن بایستد. این دیگر برای جصاص نیست، برای شیخ الطائفه و بزرگ شیعه است. فرموده‌اند:

> و الاختلاف علي ثلاثة اضرب: اختلاف تناقض، و اختلاف تفاوت، و اختلاف تلاوة. و ليس في القرآن اختلاف تناقض، و لا اختلاف تفاوت، لأن اختلاف التفاوت هو في الحسن و القبح، و الخطأ و الصواب، و نحو ذلک مما تدعوا إليه الحكمة أو يصرف عنه. و أما اختلاف التلاوة، فهو ما تلاءم في الحسن، فكله صواب، و كله حق. و هو اختلاف وجوه القراءات و اختلاف مقادير الآيات و السور و اختلاف الأحكام في النواسخ و المنسوخ[2]

«**و أما اختلاف التلاوة، فهو مما تلاءم في الحسن، فكله صواب، و كله حق**»؛این در تفسیر جصاص نیست. چقدر جالب است! یعنی چیزی را که جصاص نگفته مرحوم شیخ در تبیان تصریح میکند. ولو این تقسیمبندی را از جصاص گرفته باشد اما به قلم او آمده «کله حق و کله صواب».

این هم یک سؤال است که ببینیم کسی بهغیرازمرحوم شیخ در این تقسیم سه گانه «کله حق و کله صواب» را گفته ای نگفته؟ یعنی این چیزی است که خود مرحوم شیخ به حرف او اضافه کردهاند. ذهنیت ایشان چه بوده؟ «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة، ان القرآن حرف واحد»، یعنی چه که میگویید «کلها صواب»؟! اینها قرائن منفصله است در اینکه ذهنیت مرحوم شیخ چه بوده. تا این بخواهد این ذهنیت مرحوم شیخ واضح شود و نسبت به آن به اطمینان برسیم، مقدماتی نیاز دارد. مرحوم طبرسی هم همانطور است.

---

[1]النساء ۸۲

[2]التبیان ج۳ ص۲۷۱

نکاتی نسبت به چاپ جدید تفسیر تبیان

آقا چاپ آل البیت مجمع البیان را آوردهاند. زحمت کشیدهاند و شروع به چاپ آن کردهاند. خیلی زحمت کشیده شده تا تفسیر به این صورت در بیاید. بنابراین هم نیست آدم تا چشمش به چیزی افتاد زود بگوید. اما در فضای مباحثات طلبگی مقصود ایراد گرفتن از کتاب نیست. مقصود این است که مثلاً اگر به صفحهای اشتباهاً آدرس داده شده، در چاپ بعدی تصحیح شود. مثلاً حدیث خصال را دیدم که صفحه اش طبق آدرس نیست. آدم میرود و میبیند که آن جا نیست. شما که زحمت کشیدی کتاب را بهخاطر کلمه «املح» آوردی، «هذا الوجه اصلح» ضبط کردهاند. مطابق تبیان هم هست. اما در نسخههای خطی «املح» هم هست، حداقل در پاورقی اشارهای میشد. چون آنها نسخههای خطی متعددی داشتهاند. یک اشاره میشد که در برخی از نسخهها «املح» آمده. حالا شاید آنها «املح» را «اصلح» خواندهاند. ولی بعید بود. در نسخه معلوم بود که نمیتوان «اصلح» خواند.

آن چه که الآن خوب است این است: در مقدمه وقتی راجع به جناب طبرسی صحبت میکنند، قبل از اینکه صحبت کنند عنوانی دارند به نام «علم القرائات». صفحه چهل و پنجم مقدمه. خب ایشان مطلبی گفتهاند که از کتاب علوم القرآن عند المفسرین برداشتهاند. البته آن هم برای خودشان نیست، یک مؤسسهای چاپ کرده است. عبارت از جای دیگر است. خب این خوب است. این چیزی که ایشان در علم القرائات در اینجا آوردهاند خوب است. خیلی صاف گفتهاند: «وهو العلم ... و السبب فی اختلاف القرائات وهو ان الصحابه قد اختلف اخذهم عن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فمنهم من اخذ القرآن عنه بحرف واحد و منه من اخذه بحرفین». این خوب است. یعنی ما صحابه ای داشتهایم که دقیقاً خودش دو اقراء داشت. همان حرف علامه طباطبائی در مهر تابان است.«و منهم من زاد ثم تفرقوا فی البلدان علی هذه الحاله فاختلف اخذ التابعین عنهم و اخذ تابع التابعین عن التابعین و هلم جرا حتی وصل الامر علی هذا النحو الی ائمة القراء المشهورین الذین تخصصوا و انعطفوا للقرائات». این را در مقدمه مجمع برای اصل علم القرائات آوردهاند که خوب است.

بعد هم نکته ی خوبی در شرح حال صاحب مجمع میفرمایند: در صفحه ۶۳ مقدمه؛ «منهج العلامة الطبرسی فی القرائات: یعتبر علم القرائات من اقدم العلوم القرآنیه... منهج الشیخ الطبرسی هو بیان وجوه القرائه و الحجه علیه». تعبیر خیلی خوبی است. منهج علامه طبرسی ذکر قرائت و حجت بر آن است. «و یبقی محافظا»؛ مرحوم طبرسی از اول تا آخر «یبقی محافظا علی دیدنه من عدم الترجیح عند ذکر الادله و الحجج»؛ چون مبنای ایشان این است که قرائات را میگویند، میگویند دلیل این این است و دلیل آن آن است. اما اینکه این بهتر است یا دیگری بهتر است، بهتر ندارد. همه آنها قرائات متواتره است، بهتر ندارد، ترجیح ندارد. نکته ی خوبی است که در اینجا میفرمایند و همینطور هم هست. یعنی مرحوم طبرسی نمیگویند این غلط است و آن درست است و این بهتر است و ... . کما اینکه خیلی از تفاسیر این کار را میکنند اما ایشان در مجمع این کار را نمیکند. «دیدنه من عدم الترجیح عند ذکر الادله و الحجج»؛ احتجاج را میآورند اما ترجیح را نه.

«و اما بالنسبه الی تواتر القرائات یقول... و یری ان القرائه سنه متبعه فلایجوز اتباعها الا بروایه و دلیل یقبلها. اما القرائات الشاذه فهو یذکر سند الروایه احیاناً و یبیّن الاحتجاج علیها حیث یذکر کثیرا». چیزی که میخواستم عرض کنم این بود: « و من شروط صحه القرائه ان تکون موافقه للمصحف المتداوله و الذی کتب فی زمن الخلیفه الثالث»؛ ایشان میگویند شرط

اعتبار نزد علامه طبرسی این است که موافق مصحف باشد. میخواستم این را بگویم که ایشان دلیلی میآورند که درست خلاف حرف ایشان را نتیجه میدهد. میگویند «مثلاً فی تفسیر آیة عشرین من سورة آل عمران قال حذف عاصم و حمزة و الکسائی الیاء من «من اتبعن» اجتزائا بالکثرة و اتباعا للمصحف». خب همان جا مرحوم طبرسی میگویند اینها اتباعا للمصحف ادغاماً خواندهاند «و قرأ الباقون بالیاء». ایشان میگویند مرحوم طبرسی شرط مصحف را اتباع از مصحف میدانند. درحالیکه مرحوم طبرسی نمیگویند که شرطش این است، بلکه میگویند اینها اتباعا للمصحف ادغاماً خواندهاند و وجه قرائت این است. عدهای دیگر نیادغاماً خواند علی الاصل. من نمیدانم در اینجا چطور شده. اینها باید تذکر داده شود زیبنده کتابی که به این صورت چاپ میشود نیست، باید در چاپ های بعدی تصحیح شود.

پاسخی به اشکال محدث نوری

شاگرد: برخی اوقات مجمع عین عبارت تبیان را می‌آورد، یکی هم از تفسیر جشمی است و دیگری هم تفسیر بسیط واحدی است. این کتابها جلوی مرحوم طبرسی باز بوده است.

استاد: رسم تصنیف همینطور بوده و الآن هم اینچنین است. اصلاً راهی غیر از این نیست؛ از کتابهای دیگر نگاه می‌کردند و مراجعه می‌کردند؛ هر کجا می‌خواستند مطلبی را در کنند می‌گفتند و در می‌کردند، اگر می‌خواستند قبول کنند ذکر می‌کردند. گاهی مطالب را خوب می‌دیدند و در جاهای مختلفی هم می‌دیدند و آن را به‌عنوان مطلبی که قبول دارند ذکر می‌کردند. حالا من مطالبی را که برخورد کرده‌ام را بگویم.

یادتان هست مرحوم نوری وقتی از قراء سبعه با ناراحتی یاد می‌کردند، گفتند آمده‌اند مقری و استاد حمزه را امام صادق قرار داده‌اند! خب اینکه خیلی تعجب داشت. وقتی آدم می‌خواهد در یک فضایی برود...! امروز به این نکته برخورد کردم؛ از اساتید و مشایخ مرحوم نوری شیخ اجل علامه انصاری است. این کتاب الصلاة شیخ است. جلد اول، صفحه ۳۶۸؛ مرحوم صاحب جواهر می‌گویند اجماع داریم که می‌توانیم به این سبع قرائت کنیم، لولا الاجماع ممکن بود بگوییم بعضی از این چیزهایی که از سبع متواتر است را قبول نکنیم مثل اماله و... . مرحوم شیخ که این را در جواهر دیدند اظهار ناراحتی می‌کنند.

> و كيف يحتمل أن يكون مثل الإمالة الكبرى التي يقرأ بها الكسائيّ و حمزة- اللذين تلمّذ أوّلهما على أبان بن تغلب المشهور في الفقه و الحديث، الذي قال له الإمام (عليه السلام): «اجلس في مسجد رسول اللّه (صلّى اللّه عليه و آله و سلّم) و أفت الناس»، و على ثانيهما، الذي قرأ على الإمام أبي عبد اللّه جعفر بن محمد (عليهما السلام)، و على حمران بن أعين الجليل في الرواة، القارئ على أبي الأسود الدؤلي، القارئ على مولانا أمير المؤمنين (عليه السلام)- مع اشتهارهما بذلك و عدم هجر قراءتهما وجوبا لذلك، أن يكون لحنا في العربيّة و مبطلا للصلاة؟! فما يظهر من بعض المعاصرين من التأمّل في بعض القراءات المشتملة على الحذف و الإبدال، ليس على ما ينبغي، قال في المنتهى: و أحب القراءات إليّ ما قرأه عاصم من طريق أبي بكر بن عيّاش، و طريق أبي عمرو بن العلاء، فإنّها أولى من قراءة حمزة و الكسائي لما فيهما من الإدغام و الإمالة و زيادة المدّ، و ذلك كلّه تكلّف، و لو قرأ به صحّت بلا خلاف[1]

«و كيف يحتمل»؛ می‌گویند قرائی هستند که در اصول چیزهایی دارند که جزء سبع هستند و قرائت آنها است.**«أن يكون مثل الإمالة الكبرى التي يقرأ بها الكسائيّ و حمزة- اللذين تلمّذ أوّلهما على أبان بن تغلب المشهور في الفقه و الحديث»**؛ یعنی کسائی را به استادش ابان متصل می‌کنند.**«الذي قال له الإمام (عليه السلام): اجلس في مسجد**

رسول اللّه (صلّى اللّه عليه و آله و سلّم) و أفت الناس».

«**و على ثانيهما، الذي قرأ على الإمام أبي عبد اللّه جعفر بن محمد (عليهما السلام)، و على حمران بن أعين الجليل في الرواة، القارئ على أبي الأسود الدؤلي**»؛ ببینید مرحوم شیخ قبول دارند که استاد اقراء حمزه امام صادق علیه‌السلام است. حال ما بیاییم همینطور یک چیزهایی بگوییم که .. ؟!

«**مع اشتهارهما بذلك**»؛ هر دو مشهور هستند که امالـه کبری را به این صورت میخواندند.«**و عدم هجر قراءتهما وجوبا لذلك**»؛ یعنی در قرائت حمزه و کسائی امالـه کبری وجوبی بوده. میگویند اینها از روز اول تا حال بوده. آن وقت بگوییم هیچ؟!

«**أن يكون لحنا في العربيّة و مبطلا للصلاة؟!**»؛ چطور میتوان چنین احتمالی را داد؟!

«**فما يظهر من بعض المعاصرين من التأمّل في بعض القراءات المشتملة على الحذف و الإبدال، ليس على ما ينبغي**».

بعد عبارت علامه در منتهی را میآورند. عباراتی که هزار بار تکرار شده و علامه کار را تمام کرده‌اند. فرمودند:«**قال في المنتهى: و أحب القراءات إليّ‌ما قرأه عاصم من طريق أبي بكر بن عيّاش، و طريق أبي عمرو بن العلاء، فإنّها أولى من قراءة حمزة و الكسائي لما فيهما من الإدغام و الإمالة و زيادة المدّ، و ذلك كلّه تكلّف**»؛ یعنی سخت است که بخوانیم. اما«**و لو قرأ به صحّت بلا خلاف**»؛ این یکی از موارد اجماع است. یعنی میگویند بلاخلاف اگر اینها را بخوانید صحیح است. بعد شما در جاوه میگویید که برخی از اینها مورد اشکال میشود؟! لذا در اینجا هم «یحتمل» شیخ جالب است و هم اینکه استاد حمزه را امام صادق علیه‌السلام قرار دادند که در کتب هم معروف است.

شاگرد: قبلاً فرمودید که همه این امالـه ها و ... هم تواتر دارد.

استاد: بله، آن بحث مفصلی دارد. در فن قرائات یک نفر موافق ابن حاجب نشد. حال اینکه در دل کسی باشد یا اشارات بگوید کاری نداریم، بلکه صحبت سر فضا است. فضای کلاس اقراء اینطور بود که از ابن حاجب ناراحت شدند و گفتند اصلاً تو کی هستی که بگویی تواتر تنها در فرش القرائات است. نه در کیفیت ادا.

شاگرد: مرحوم نوری اشکال به سند گرفته بودند.

استاد: اینها را خواندیم و گفتند که همه این سندها درست کردنی است. همه آنها بی خودی است. یحیی بن وثاب را آمده استاد امام صادق علیه‌السلام کرده. و حال اینکه یک جا اثری از آن پیدا نشد. کتابی هم که ایشان نقل میکنند الآن در دستها نیست. نمیدانیم باید از کجا پیدا کنیم. این همه کتاب هست، هر کسی که او را ذکر میکند میگوید اعمش استاد یحیی بن وثاب است. ولی چون این عبارات کنار هم آمده مرحوم نوری به اینها نسبت داده‌اند که یحیی بن وثاب استاد امام صادق علیه‌السلام در اقراء بوده. مفصل از اینها بحث کرده‌ایم.

شاگرد: حال مگر اشکالی دارد که اقراء کرده باشد؟

استاد: این را آن وقت هم فرمودید. فرمودید مشکلی دارد که یحیی بن وثاب استاد امام صادق باشد؟ خب باید باشد تا بعد بحث کنیم. آن جا یک قولی بود که ابو عبد الرحمان سلمی مقری حسنین علیهما السلام بوده، همان جا مطرح شد. قبلاً شما همین سؤال را مطرح کردید که در اقراء که مسأله استادی نیست، بلکه سماع است. دارد میگوید من از فلانی شنیدم. این هیچ مشکلی ندارم. اصلاً در زمان خود پیامبر خدا رسم رایج بود؛ حضرت مینشستند و به یکی از صحابه های خود

می‌فرمودند «اقرء». حضرت گوش می‌دادند. می‌گفتند برای من بخوان. گریه می‌کردند. در حال خودشان بودند. این‌طور نبود که بگویی‌م پیامبر خدا به یک صحابی بگویند که برای من بخوان! این‌طور نبود که کسر شأن باشد و حالت تعلیم باشد. اصلاً اقراء تعلیم نبود. اقراء انتقال چیزی که با گوش خود شنیده بود به دیگری بود. این سلسله سماع محفوظ بود.

شاگرد: مقری امام صادق علیه‌السلام چه کسی بوده؟

استاد: پدرشان. اتفاقا اهل‌سنت دارند که امام صادق بر حمزه قرائت کرد، و اقرء ابا جعفر ابوه و اقرء اباه الامام السجاد ات اینکه به امیرالمؤمنین برسد. اصلاً ما که در کتاب‌های اهل‌سنت دیدیم یک نفر او را مقری امام صادق علیه‌السلام ذکر نکرده بود. ما هر کجا نگاه کردیم کسی نگفته بود که مقری امام صادق، کسی غیر از معصومین باشد. باید پیدا بشود تا بگوییم حالا اشکال ندارد. حسنین را هم که گفته بودند، بحث کردیم. معلوم نبود. در عبارت اشتباهی رخ داده بود که مفصل بحث کردیم.

---

[1] كتاب الصلاة ج۱ص۳۶۸

بررسی عبارت شیخ در مقدمه تبیان

الآن میخواهم عبارت شیخ را بخوانم و جلو بروم و ببینیم چه میفهمیم. عبارت شیخ این است:

> و اعلموا ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، علي نبي واحد، غير انهم اجمعوا علي جواز القراءة بما يتداوله القراء و أن الإنسان مخير باي قراءة شاء قرأ، و كرهوا تجويد قراءة بعينها بل أجازوا القراءة بالمجاز ألذي يجوز بين القراء و لم يبلغوا بذلك حد التحريم و الحظر[۱]

«و اعلموا ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، علي نبي واحد، غير انهم اجمعوا علي جواز القراءة بما يتداوله القراء»؛ ترجمه عبارت محضر شما نیازی نیست. ولی برای اینکه ذهن بهخوبی حاضر شود، ترجمه میکنیم. این «غیر» نقش خیلی مهمی دارد. این «غیر» یعنی چه؟ ما الآن طبق فرمایش صاحب حدائق و صاحب مفتاح الکرامه -که فرمودند قد یعطی- و همچنین سائرینی که گفتند شیخ در تبیان اینطور میگوید، جلو میرویم و «غیر» را معنا میکنم.

شیخ چه فرمودند؟ فرمودند شایع نزد اصحاب این است که قرآن به حرف واحد بر نبی واحد نازل شده، **«غیر انهم اجمعوا»**؛ شیعه روایاتی داشتهاند که قرآن یکی است و قرائت یکی است و ملک وحی یک قرآن را آورده، غیر انّ‌الشیعه؛ شیعه بعد از این اختلافاتی که در امت آمده با این صحنه امت مواجه شدهاند که این قرائات هست. حال شیعه با این قرائاتی که هست چطور رفتار کند؟ بیایند بگویند ما یک قرائت را میگیریم و تمام؟! دراینصورت که معروف میشوند و خلاف تقیه میشود. ائمه هم که دستور دادهاند «کما یقرء الناس» شما هم بخوانید. پس شیعه چه کار کرده است؟

شیعه اجماع کرده؛ با اینکه در دلشان نیست؛ ثبوتا میگویند که تنها یکی از این قرائات درست است، اما مماشات خارجی و رفتاری کردهاند. گفتهاند اگر هر کدام را بخوانید درست است. تا زمان ظهور امام علیه‌السلام هر کدام از اینها را بخوانید درست است. پس اجمعوا یعنی ولو آنها میدانند قرآن واحد است، غیر انهم در عمل رخصت و مماشات کردهاند. از باب اینکه امت السلامی فعلًا مبتلا هستند چارهای نیست. پس معنای «غیر» این شد که بهخاطر رخصت و ناچاری اجماع کردهاند. ولی قرآن یکی بیشتر نیست.

«غير انهم اجمعوا علي جواز القراءة بما يتداوله القراء»؛ آن چیزی که بین قراء مشهور است و متداول است.**«و أن الإنسان مخير باي قراءة شاء قرأ»**؛ هر قرائتی که بخواهد میتواند بخواند. در این رکعت این را میخواند و در آن رکعت آن را. اینها از قدیم جزء واضحات بوده.**«و كرهوا تجويد»**؛ در تبیان تجوید دارد و در مجمع تجرید دارد. ظاهراً اولی تجرید است که با معنا جورتر است. ولو تجوید هم وجهی دارد، نمیتوان گفت قطعاً غلط است.

«و کرهوا»؛ اصحاب ما کراهت داشته‌اند، نخواستند «تجری قراءة بعینها»؛ از بین این قرائات متداول نخواستند یکی از آن‌ها را انتخاب کنند. **«بل أجازوا القراءة بالمجاز»**؛ بلکه اجازه دادند هر چه که مجاز است را قرائت کنند.**«أذي يجوز بين القراء»**؛ مگر غیر مجاز هم داریم؟! بله، شواذ. من این‌ها را به‌عنوان قرائن منفصله بعداً عرض می‌کنم؛ خود مرحوم شیخ به مواردی می‌رسد که می‌فرمایند در شواذ این قرائات هست اما «لایقرأ به». با این‌که قرائت شده و روایت شده، اما لایقرأ به. اجازه ندارید بخوانید. این‌ها شواذ است. «بالمجاز»؛ مجاز کدام است؟ المتداول؛ آن چه که مشهور باشد و متداول باشد. همین جور که نمی‌شود بگوییم هر چیزی را بخوانیم. خب اگر رخصت است، اگر تقیه است دیگر متداول یعنی چه؟ همین که یکی از آن‌ها مشهور شد، دیگر می‌توان خواند؟ علی ای حال می‌گویند که باید مجاز باشد.

«و لم يبلغوا بذلك حد التحريم و الحظر»؛ ممنوع نکرده‌اند، خب چه چیزی را ممنوع نکرده‌اند؟ یعنی تعدد قرائات را ممنوع نکرده‌اند؟ جواز قرائت به متعدد را ممنوع نکرده‌اند؟ ای این «کرهوا»، لم یبلغوا شده؟ ظاهر عبارت این است که کلمه «بلغ» به «کرهوا» می‌خورد. «کرهوا تجری..» اما «و لم یبلغوا هذا الکراهه حد التحریم و الحظر». یعنی نزد شیعه حرام نیست که یک قرائت را انتخاب کنیم، اما مکروه است که بگویید تنها قرائت حمزه و تمام. چرا؟ مثلاً چون امام صادق به او اقراء کرده است.

خب اگر می‌خواستند ممانعت کنند اهلسنت که قراء سبعه را قبول دارند، چرا کرهوا؟ از باب ناچاری بوده؟ تقیه بوده؟ مدارات بوده؟ خب «کرهوا» از کجا؟ تناسب حکم و موضوع را ببینید. ناچار بودند، حال که ناچار بودند همه را تجویز کرده‌اند؛ خب این‌که خلاف ناچاری است. اگر شما ناچار هستید خب بگویید شیعه تنها یکی را می‌خواند. کما این‌که عده‌ای از کتاب‌های تفسیری می‌گویند تنها حفص از عاصم را می‌خوانیم. آسمان به زمین آمده؟! خب روز اول هم شیعه همین کار را می‌کرد. در ذهن شیخ چه چیزی هست که می‌گویند «کرهوا»؟ آن جور که ما معنا کردیم «کرهوا» جور در نمی‌آید. من مکرر این عبارت را خوانده‌ام. شیخ چه می‌خواهند بگویند؟ اول می‌گویند حرف واحد و بعد می‌گویند «غیر»؛ غیر این‌که شیعه ناچار بودند مدارات کنند! مدارات که کردند چه کار کردند؟ همه قرائات متداول –نه غیر مجاز- را جایز دانستند و کراهت داشتند که یکی از آن‌ها را انتخاب کنند. چرا؟ کسی که ناچار است، همه را انتخاب می‌کند؟! یعنی کاری می‌کند که نمازش باطل قطعی بخواند؟! خب می‌تواند به فتوای مرحوم آسید احمد خوانساری عمل کند. فطرت شیعه اقتضاء می‌کرد به فتوای آسید احمد عمل کنند. کما این‌که آسید احمد همه روی ارتکازی که الآن داریم این فتوا را داده‌اند. تخییری ابتدایی کرده‌اند. یعنی از اول یکی را انتخاب کن و همان را تا آخر بخوان. نه این‌که بگویید حرف واحد است و در عمرت می‌توانی همه را بخوانی. در نمازت هم هر کدام را که می‌خواهی بخوان. لذا این‌که از روی ناچاری نیست.

این را به این خاطر عرض می‌کنم که «کرهوا» از حیث تناسب حکم و موضوع با «غیر انّ» که ما معنا کردیم خیلی جور نیست. باید ببینیم که شیخ «کرهوا» را چطور می‌فهمد.

شاگرد: در فضای تقیه می‌توان به این صورت بگوید چرا از تجری کراهت دارند؟ چون تجری بیشتر در فضای «زنل» است. یعنی یکی است. اگر تجری قرائت کنی شناخته می‌شوی اما چون «زنل من عند واحد» است، لم یبلغوا بذلک حد التحریم. چون بالأخره درست است که «زنل من عند واحد».

استاد: «حد التحریم» یعنی اگر تقیه واجب است خب اگر یکی را انتخاب کنی شناخته می‌شوی لذا باید حرام باشد.

شاگرد: تقیه درجات دارد. تقیه خوب است چون شناخته نشوی اما چرا می‌فرمایند «لم یبلغوا حد التحریم» چون بالأخره خودشان سبع هستند و این‌ها را گفته‌اند.

استاد: عرض کردم که من قبلاً فرمایش شما را نوشته ام. تحلیل سه-چهار سال پیش را اگر ببینید همین محتوا است. یعنی شیعه چون ناچار بوده کاری کرده که ثبوتا معتقد به حرف واحد بودند و عملاً و رخصتا گفته‌اند حال که ما باید همراه شما باشیم کاری میکنیم که کلاً همراه شما باشیم. خودمان را به یکی از شماها ممتاز نمیکنیم. اما صحبت سر این است که دنباله‌اش «کره‌وا» دارد «یتداولہ القراء بالمجاز». «کره‌وا تجری بعینها» دارد. لذا سؤالی که من عرض کردم با ذیل عبارت بیشتر جلوه میکند. چون قرینه متصله نبود. به همین خاطر هم بود که من مدت ها بهدنبال قرینه منفصله میگشتم. همین شیخی که بعداً میگویند «کله صواب»، الآن میخواهیم ذیل عبارت را ببینیم.

شاگرد: شیخ علاوه‌بر سبع متداول را حرام میدانند؟ «ان لم یبلغوا» طرف مقابل «اجازوا» باشد. یعنی طرف مقابل متداول را نهی نکرده‌اند. آن هایی را که آنها مجاز میدانند ما هم مجاز میدانیم. اما قرائات علاوه‌بر آنها را نیز نهی نمیکنند.

استاد: در این عبارت شیخ چهار-پنج احتمال هست. یکی اینکه در «و لم یبلغوا حد التحریم»، تحریم مقابل چیست؟ یکی اینکه تحریم مقابل اصل «اجازوا» است. یعنی «اجمعوا و اجازوا و لم یبلغوا حد التحریم»، چرا تحریم؟ به‌خاطر اینکه حرف واحد است. وقتی حرف واحد است غیر از کلام خدا حرام میشود. پس اقتضاء حرف واحد این بود که «یحرّموا قرائات متعدد» را. این یک احتمال است. احتمال دوم فرمایش شما است. احتمال سوم هم همانی است که الآن عرض کردم؛ یعنی مقابل کراهت باشد. در «بلغ» بیشتر ذهن سراغ «کره‌وا» میرود. «کره‌وا و لم یبلغوا»؛ یعنی کراهت به طرف حرمت است اما لم یبلغوا. بیشتر اولویت را به آن میدهیم.

این ابتدای کلام ایشان است؛ روی این فرض که «غیر انهم» یعنی ناچار بودند و مماشات کردند. بعد فرمودند:

> و روي المخالفون لنا عن النبي (ص) انه قال: (نزل القرآن علي سبعة أحرف كلها شاف كاف.) و في بعضها: (علي سبعة أبواب)و كثرت في ذلک رواياتهم. و ال معني للتشاغل بإيرادها. و اختلفوا في تأويل الخبر، فاختار قوم ان معناه علي سبعة معان: أمر، و نهي، و وعد، و وعيد، و جدل، و قصص، و أمثال[۲]

«و روي المخالفون لنا عن النبي (ص) انه قال: (نزل القرآن علي سبعة أحرف كلها شاف كاف) و في بعضها: (علي سبعة أبواب) و كثرت في ذلک رواياتهم»؛ یعنی آنها میگویند که این حدیث خیلی معروف است. «و ال معني للتشاغل بإيرادها»؛ ما مشغول به اینها نمیشویم.

«و اختلفوا في تأويل الخبر، فاختار قوم ان معناه علي سبعة معان»؛ این سبعة معان همانی است که وقتی مرحوم طبرسی در مجمع البیان خلاصه کردند گفتند عمده آنها «حملوه علی ظاهر اللفظ». یعنی سراغ معنا نرفته اند. مرحوم شیخ اینها را هم میگویند. روایت را هم میآورند، تا آن جا که فرمودند:

> و قال آخرون:[نزل القرآن علي سبعة أحرف.] أي سبع لغات مختلفة، مما ال يغير حكما في تحليل و تحريم، مثل. هلم. و يقال من لغات مختلفة، و معانيها مؤتلفة. و كانوا مخيرين في أول الإسلام في أن يقرءوا بما شاءوا منها. ثم

> اجمعوا علي حدها، فصار ما اجمعوا عليه مانعاً مما اعرضوا عنه. و قال آخرون: [نزل علي سبع لغات من اللغات الفصيحة، لأن القبائل بعضها افصح من بعض] و هو الذي اختاره الطبري. و قال بعضهم: [هي علي سبعة أوجه من اللغات، متفرقة في القرآن، لأنه لا يوجد حرف قرئ علي سبعة أوجه[۳]

«و قال آخرون: [نزل القرآن علي سبعة أحرف.] أي سبع لغات مختلفة، مما لا يغير حكما في تحليل و تحريم، مثل هلم. و يقال»؛ این نسخه تبیان اشتباه است. در مقدمه مجمع که از تبیان آورده درست است. نمیدانم چاپ جدید حتماً باید اینها را تصحیح کرده باشد. عبارت این است: «مثل هلم و تعال»، شاید در نسخه اصلی تبیان «اقبل» هم باشد.

«من لغات مختلفة، و معانيها مؤتلفة. و كانوا مخيرين في أول الإسلام في أن يقرءوا بما شاءوا منها»؛ یعنی خودشان مرادف بیاورند یا هر کدام را که خواستند بخوانند.**«ثم اجمعوا علي احدها»؛** بر یکی از آنها اجماع کردند**«فصار ما اجمعوا عليه مانعاً مما اعرضوا عنه»؛** اجماع مسلمانان میزان کار شد و «اعرضوا عنه» هم کنار رفت.

«و قال آخرون: [نزل علي سبع لغات من اللغات الفصيحة، لأن القبائل بعضها افصح من بعض] و هو الذي اختاره الطبري»؛ اختاره الطبری همان قول قبلی است که میگوید مرادف میآورند. این هایی که در کروشه آوردهاند درست نیست. باید ببینیم نسخه تبیان جدید چه کار کردهاند.

شاگرد: «اجمعوا علی احدها» به چه معنا بود؟

استاد: یعنی یکی از «هلّم، اقبل و تعال». در آیه تنها «تعال» خواندهاند و از «هلّم و اقبل» اعراض کردهاند.

شاگرد: «اجمعوا» یعنی از جیب خودشان بوده؟

استاد: این خودش دم و دستگاهی دارد که از جیب خودشان بوده ای نه؛ اینکه مکی بن ابیطالب چه گفته فعلاً وارد شن نمیشوم. فعلاً میگویم که این عبارت خیلی مهم است. بعداً هم عرض میکنم. اصلاً یکی از چیزهایی که ذهنیت مرحوم شیخ را برای حرف واحد توضیح میدهد همین است. همینی است که ایشان در ذیل «سبعة احرف» این را آوردهاند.

«و قال بعضهم»؛ ابوعبید قاسم بن سلام است.**«هي علي سبعة أوجه من اللغات، متفرقة في القرآن، لأنه لا يوجد حرف قرئ علي سبعة أوجه»**. این حرف قاسم بن سلام بود.

> و قال بعضهم: [وجه الاختلاف في القراءات سبعة: أولها- اختلاف اعراب الكلمة او حركة بنائها فلا يزيلها عن صورتها في الكتاب و لا يغير معناها نحو قوله: هؤُلاءِ بَناتي هُنَّ أَطهَرُ لَكُمْ بالرفع و النصب وَ هَل نُجازي إِلاَّ الكَفُورَ! بالنصب و النون و هل يجازي إلا الكفور! بالياء و الرفع. و بالبخل و البخل و البخل برفع الباء و نصبها. و ميسرة و ميسرة بنصب السين و رفعها.
>
> و الثاني- الاختلاف في اعراب الكلمة و حركات بنائها مما يغير معناها و لا يزيلها عن صورتها في الكتابة مثل قوله: رَبَّنا باعِدْ بَينَ أَسفارنا علي الخبر. ربنا باعد علي الدعاء. إِذْ تَلَقَّونَهُ بأَلسنَتِكُمْ بالتشديد و تلقونه

> بكسر اللام و التخفيف و الوجه الثالث- الاختلاف في حروف الكلمة دون اعرابها، مما يغير معناها و لا يزيل صورتها نحو قوله تعالى: كَيۡفَ نُنشِزُهَا بالزاء المعجمة و بالراء الغير معجمة و الرابع- الاختلاف في الكلمة مما يغير صورتها و لا يغير معناها نحو قوله:إِن كَانَتۡ إِلَّا صَيۡحَةٗ وَٰحِدَةٗ بالزقية. و كالصوف المنفوش و كَٱلۡعِهۡنِ ٱلۡمَنفُوشِ و الخامس- الاختلاف في الكلمة مما يزيل صورتها و معناها نحو: وَ طَلۡحٖ مَّنضُودٖ بطلع. السادس- الاختلاف بالتقديم و التأخير نحو قوله:...[۴]

«و قال بعضهم»؛ این بعض، ابن قتیبه است. ابوالفضل رازی معاصر مرحوم شیخ بوده، این هفت وجه را دارد. ابن جزری هم در مقدمه النشر از او نقل می‌کند. اما او فعل و اسم و ... و اصلاً بیانات دیگری دارد. این چیزی که مرحوم شیخ در اینجا نقل کرده‌اند تا جایی که ما خبر داریم اولین کسی که این را آورده ابن قتیبه در اوایل مشکل القرآن است. در سال ۲۷۰ و خورده‌ای وفات کرده. یعنی ابن قتیبه برای قرن سوم است. حدود ۱۹۰ سال قبل از مرحوم شیخ وفات کرده. علی ای حال مرحوم شیخ این را از او می‌آورند.

«وجه الاختلاف في القراءات سبعة»؛ یعنی ممکن است هفت جور اختلاف کنند. نه اینکه یک کلمه را هفت جور بخوانند. بلکه در کل اختلافات هفت جور اختلاف ممکن است. بعد مرحوم شیخ شروع می‌کنند به تفصیل گفتن. کما اینکه صاحب مجمع هم همه اینها را به تفصیل می‌آورند. جالب این است که از این هفت جور، تنها سه جورش با رسم المصحف موافق است. چهار مورد از آن هایی که شیخ الطائفه و ده نفر از علماء اهل‌سنت می‌گویند، با رسم المصحف مخالف است.

تا جایی که به اینجا می‌رسند:

> و هذا الخبر عندنا و ان كان خبرا واحدا لا يجب العمل به فالوجه الأخير أصلح الوجوه على ما روي عنهم عليه السلام من جواز القراءة بما اختلف القراءة فيه[۵]

«و هذا الخبر عندنا»؛ یعنی همین سبعة احرفی که گفتند نزد آنها مشهور است، «و ان کان خبرا واحداً»؛ نزد ما مثل آنها متواتر نیست. این خبر را داریم اما خبر واحد است.«لا يجب العمل به»؛ که در کلمات مفصل تکرار شده «ان الخبر الواحد لا یوجب علما و لا عملاً»، نه موجب علم می‌شود و نه بر آن عمل مترتب می‌شود.

«فالوجه الأخير»؛ یعنی ولو خبر واحد است، اگر بخواهیم به آن اعتناء کنیم و آن را معنا کنیم،«أصلح الوجوه»؛ از وجه ها و معانی دیگر بهتر است. همه اینها را ردیف می‌کنند. از وجه ابوعبیدی که گفت لغات است، بهتر است. از وجه طبری که گفت مرادف بیاوری بهتر است. چرا؟ مهم تعلیل است. یعنی مفتاحی که در ذهن من قرینه متصله شد و عرض کردم عیدی غدیر بود، تعلیل آن است. شیخ می‌خواهند بین حرف‌های اهل‌سنت، این را بر آنها ترجیح بدهند. یکی قول چه بود؟ «نزل القرآن علی سبعة احرف» یعنی هفت لغت فصیح. یکی گفت سبع لغات مترادف مثل هلّم، اقبل، تعال. خب جناب شیخ بگویید نزد ما همه خبر واحد است اما به‌معنای سبع لغات است؛ چرا شما می‌گویید اصلح الوجوه در این روایت امامیه، وجه اخیر است؟ می‌گویند: «علی ما روي عنهم عليه السلام من جواز القراءة بما اختلف القراءة فيه«؛ ائمه فرموده‌اند آن چه که قراء در آن اختلاف می‌کنند جایز است بخوانید.

بنابراین اگر «سبعة احرف» بەمعنای «هلّم، اقبل، تعال» بود، قراء کە در آنها اختلاف نکردەاند، چون یکی از آنها ماندە. پس از اینکە ائمە فرمودەاند همە اختلافات را بخوانید معلوم میشود «نزل القرآن علی سبعة احرف» یعنی سبعة احرف این اختلاف قرائات را پوشش میدهد.

شاگرد: این همان «غیر انهم اجمعوا» است.

استاد: احسنت، بە اندازە دو-سە دقیقە عرضم را میگویم روی آن تأمل کنید تا فردا.

---

[1]تفسير التبيان ج١ ص٧

[2]همان

[3]همان

[4]همان ص٨

[5]همان ص٩

دو اجماع شیعه مهم در قرائات و بازتاب آن در عبارت شیخ

این خیلی مطلب مهمی است. چرا زمان معصومین شیعه از این قرائات سؤال نمی کردند و نمی گفتند «مالک» بخوانیم یا «ملک»؟ آلآن عبارت شیخ الطائفه بهخوبی این را میرساند. شیعه در زمان معصومین دو اجماع عملی داشته. اینکه فرمودند «اجمعوا» تنها یکی از آنها است. اینکه چرا یکی از آنها را گفتهاند تاریخش را عرض میکنم. و الا شیعه یک اجماع نداشتند. شیعه از روز اول دو اجماع داشت. نمیتوانید یک نفر از شیعه پیدا کنید که با این دو اجماع عملی قولا یا فعلا مخالفت کرده باشد. یکی از آنها اجماع بر فعل بود و دیگری اجماع بر ترک بود. اجماع بر ترک خیلی به چشم ها نمیآید. اجماع بر فعل است که به چشم ها میآید. مهمتر اینکه سنی ها مخالف اجماع بر ترک بودند، یعنی عمل میکردند. شیعه اجماع بر ترک داشت اما سنی ها به آن (مرادف گویی) عمل میکردند و مستنکر نبود. بعد از سال دویست از قرن سوم به بعد با زحمات قراء سنی ها هم همراه شیعه شدند و اجماع بر ترک کردند. یعنی در زمان شیخ الطائفه عملا دو اجماع شیعه برگشته بود و اختصاصی شیعه یکی شده بود. اجماع بر ترک بود اما با سنی ها مشترک بود. اجماع روز اول شیعه چه بود؟ اجماع بر اینکه حرام است و مجاز نیستید که آیه قرآن را به مرادف بخوانید. یعنی همانی که ابوحنیفه میگفت. ابو حنیفه میگفت اگر در نمازت بخوانی «داردنه روز پاداش» نمازت درست است. قبلا آدرس آن را در معجم فقهی عرض کرده بودم. چرا چنین میگفت؟ میگفت چون سبعة احرف است. «نزل علی سبعة احرف» پس شما در نمازت با اینکه عربی بلدی اختیارا به جای «مالک یوم الدین» بخوان «داردنه روز پاداش». خیلی عجیب است! فارسی بخوانی؟!

شاگردان ابوحنیفه مثل ابویوسف قبول نکردند. گفتند اختیارا نمیتوان در نماز قرآن را به فارسی بخوانید. حنفی ها هم آلآن قبول ندارند. میگویند بعدا امام ما عدول کرده. این را باید ببینیم خیلی جالب است. ولی از او معروف است. در کتابها هم آوردهاند و آلآن هم معروف است. ابوحنیفه میگفت اختیارا. ولی همان زمان مالک و دیگران عربی آن را مجاز میدانستند. یعنی میگفتند وقتی میخواهید قرآن تلاوت کنید، تلاوت به معنا اشکالی ندارد. ابن حزم که میگوید مالک کافر است به این خاطر است که زمان او را یادش رفته بود. و الا در زمان او کافر نمیدانستند.

در بین شیعه یک نفر پیدا نمیشود که بگوید تلاوت قرآن به معنا جایز است؛ اگر عمدا مرادف بیاوری جایز است. چرا؟ روایات زند آنها معروف بوده که «نزل القرآن علی حرف واحد». مشکلی نداشتند. میدانستند که حرف واحد مقابل سبعة احرف است. اهلسنت میگویند سبعة احرف یعنی میتوانید مرادف بیاورید. پس شیعه بر ترک مرادف آوردن اجماع عملی داشتند. استانداب به چه چیزی؟ به روایات معروف بین خودشان که حضرت فرمودند «نزل القرآن علی حرف واحد».

این اجماعی که شیخ گفتند از روز اول در همان زمان هم بود. شیعه اجماع عملی بر فعل داشت. فعل چه بود؟ «لم یجدوا القرائة المفردة»؛ نیامدند یک قرائت را بگیرند و بگویند ما تنها «مالک» میخوانیم. گفتند که «بسم الله» را جهر میخوانیم، گفتند که «بسم الله» را میخوانیم اما نگفتند که «ملک» میخوانیم یا «مالک». از روز اول اجماع بر تجویز قرائات و عمل به آنها بوده که این را هم اهلسنت داشتند.

بنابراین یک اجماع عملی بر فعل داشتند که در همان زمان اهلسنت هم داشتند و یک اجماع عملی بر ترک داشتند که سنی ها ندانشتند. از سال دویست به بعد سنی ها برگشتند. تاریخش هم روشن است. یعنی از قرن چهارم به بعد زن اهلسنت دیگر مستنکر بود که تلاوت به معنا بکنند. ناراحت میشدند. لذا اجماع شیعه بر ترک کمرنگ شد. یعنی زمان شیخ الطائفه یک چیز عجیب و خندهداری بود که بگویند اجماع امامیه بر این است که قرآن را به معنی تلاوت نکنید. همه میخندیدند، چون هیچ کسی نمیخواند. اما همین اجماع بر ترک در قرن دوم خیلی صدا داشت. شیعه حرام میدانست که شما به مرادف بخوانی اما بهخاطر سبعة احرف سنی ها اجازه میدادند حتی در نماز به فارسی هم بخوانی. این اجماع بر ترک بهخاطر برگشتن اهلسنت ضعیف شد. خب آثار آن در کلام شیخ مانده است. آثارش چیست؟ شیخ میگوید شایع در اخبار امامیه این است که «حرف واحد» است. میگوییم پشتوانه عملی هم دارد. شایع در عمل امامیه هم همین است. از روز اول بود که مرادف نمی خواندند.

خب آن طرفش چه؟ «اجمعوا» بر جواز قرائات. ذیل عبارت شیخ چه فرمودند؟ فرمودند «لما روی عنهم من تجویز ما اختلف القراء فیه» پس بهترین وجه سبعة احرف این وجوه است. لذا این «لما روی» پشتوانه اجماع میشود. چرا «اجمعوا و کرهوا»؟ «لما روی عنهم». پس شیخ دو دسته از روایات را گفتند، پشتوانه اجماع بر جواز روایت «لما روی عنهم» شد که منا‌سب «سبعة احرف» است.

بنابراین روایات حرف واحد چه شد؟ روایات حرف واحد هم بین شیعه بسیار معروف بود. چطور بین اینها جمع میکردند؟ از طرفی میگویند «جوّزوا القرائة» و اصلح وجوه در سبعة احرف این است و از آن طرف میگویند «الشایع فی اخبارهم انه حرف واحد». در ذهن شیخ چه بوده؟ این فضای جدیدی است. اگر الآن بخواهیم برگردیم و بگوییم شیخ می خواستند بگویند مماشات بوده با این حرف اخیرشان چطور جمع کنیم؟ با این قرینه متصله.

عرض من این شد که شیخ تعلیل را میگویند که چرا اصلح الوجوه این است. یعنی در قول ابوعبید و در قول طبری و ثابت قول ابن قتیبه است. چرا میگویند که این اصلح است؟ چون میگویند ما از ائمه داریم که قراء در هر چه اختلاف کردند جایز است. پس بهترین وجه حدیثی که خبر واحد است، -نزل القرآن علی سبعة احرف- هم همین است. چون همه گفتهاند که جایز است. خب ائمه اگر مماشات فرموده بودند چطور این روایت از آن ها میگوید «نزل علی سبعة احرف»؟!

شاگرد: میتوانیم قیاس منطقی بچینیم. اگر شیخ بین حرف واحد و سبعة احرف منافات میدید باید «لما روی عنه» هم منافات میدید. چون «لما روی» را با سبعه یکی میداند.

استاد: احسنت. «لما روی» با سبعه یکی است. «لما روی» پشتوانه اجماع علمی است. اگر «لما روی» با آن در تضاد بود باید آنها را مضاد میدید و حال اینکه موید هم میبینند.

شاگرد۲: در هیچ کجای این اختلافات هفت گانه ندارد که «من الله» ای «من الذهبی» است. میگوید که هفت جور اختلاف شده. بعد میگوید بهتر است که این «سبعة احرف» را حمل بکنیم بر جایی که هفت جور اختلاف شده که در فضای قرآن واقع شده. شیخ میگوید این هفت نوع اختلاف واقع شده لذا بهتر است «نزل علی سبعة احرف» را بر این هفت اختلافی که «من الله» نیست، حمل کنیم.

استاد: روایت که میگوید «نزل من عند واحد».

شاگرد: آن تاویل است.

استاد: تاویل است ای اصلح الوجوه است؟! تاویل یعنی چه؟

شاگرد: یعنی ما باید به خلاف ظاهرش حمل کنیم. یکی از بهترین تاویل ها این است که بگوییم «نزل» یعنی هفت جور اختلاف خواهد شد. شاهدش روایاتی است که میگوید «جواز القرائة بما اختلف به القراء». یعنی قراء در آن اختلاف کردهاند نگفته که نازل شده.

ترادف واژه تفسیر و تاویل در زمان شیخ

استاد: قبل از این من یک نکته‌ای را تذکر بدهم. کلمه «تاویل» در زمان شیخ و قبل از او به‌معنای تفسیر بوده. اصالً مراد از تاویل، اصطلاح اصولی که به‌معنای خلاف ظاهر است، منظور نبوده. مهم‌ترین کتابش تفسیر طبری است. طبری یک قرائت می گفته و می گفته لفظ التنزیل. بعد وقتی می خواسته وجوه و محتملات و حرف‌های تفسیری را بگوید، می گفته «اختلف اهل التاویل». تاویل یعنی سراغ معنا رفتن. نه اینکه به‌معنای خلاف ظاهر باشد. اصطلاح شیخ را هم ببینید. تبیان هم هست. شما مواردیکه تاویل می‌گویند را ببینید. شاید مواردیکه طبری کلمه «تاویل» آورده بالای هزار مورد باشد. اهل التاویل یعنی اهل التفسیر؛ نه اینکه تاویل یعنی تاویل بردن. این معلوم باشد. اینکه می‌گوید «اختلف فی تاویله» یعنی «فی معناه».

شاگرد: ولی باز استظهار نیست.

استاد: استظهار اصطلاح امروز ما است. شما یک کلمه از آن را در آن جا پیدا نمی‌کنید. همین را می‌گویم. تاویل یعنی معنا. وقتی به منزل تشریف بردید مراجعه بفرمایید. اینجا که می‌گویند «اختلف فی تاویله» یعنی «اختلف فی معناه». اصالً به‌معنای ظاهر نیست. پس ظهورش چیست؟

شاگرد: ظهورش این است که می‌گوید بر هفت حرف انزل شده. اینکه بگویم هفت حرف از زمان رسول الله انزل شده که دیگر استظهار نیست. بلکه یک جور تطبیق معنا بر این مصداقی است که ما پیدا کردیم. این تاویل است. ولو تاویل ما نباشد. اما استظهار هم نیست.

استاد: ببینید شما زیر کلمه «نزل» خط بکشید. حدیث را نمی‌پذیرید و رد می‌کنید. اگر هم به‌عنوان خبر واحد می‌پذیرید و می‌خواهید معنا کنید، «نزل» را چطور معنا می‌کنید؟ می‌گویید حدیث گفته «نزل القرآن». یعنی مردم گفته‌اند؟ در تفسیر طبری پنجاه و دو روایت هست. می‌گوید حضرت به من یاد دادند. دیگری هم می‌گوید حضرت به من یاد دادند. بعد که نزد حضرت رفتند فرمودند «هکذا نزل»، دیگری آیه را طور دیگری خواند باز حضرت فرمودند «هکذا نزل»، دنباله آن فرمودند «ان القرآن نزل علی سبعة احرف». این «نزل» یعنی اختلاف کردند؟!

شاگرد: شما حرف شیخ طوسی را می‌فرمایید و دارید اشکال می‌کنید.

استاد: من اشکال نمی‌کنم، من می‌خواهم قرینه بیاورم. تعلیل ایشان چیست؟ تجوزی معصومین در اختلاف قرائات چطور است؟ این می‌شود در حرف ابوعبید و طبری در تفسیر حدیث سبعة احرف، و اصلح الوجوه حرف ابن قتیبه می‌شود. عرض من این است. حرف ابن قتیبه این است که ما هفت جور اختلاف داریم.

تعلیل مرحوم شیخ طوسی در ترجیح قول ابن قتیبه؛ رکن مهم استدلال

این فرمایش تبیان را مرحوم طبرسی خلاصه کرده‌اند. خلاصه خیلی خوبی است. به جای اینکه چندتا قول بگویند همه آن‌ها را دوتا کرده‌اند. کما اینکه دانی هم در جامع البیان همین کار را کرده است. می‌فرمایند:

> فإذ قد تبينت ذلك فاعلم أن الظاهر من مذهب الإماميّة أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما تتداوله القراء بينهم من القراءات، إلا أنهم اختاروا القراءة بما جاز بين القراء، وكرهوا تجريد قراءة مفردة، والشائع في أخبارهم أن القرآن نزل بحرف واحد، وما روته العامة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف كلها شاف كاف، اختلف في تأويله، فأجرى قوم لفظ الأحرف على ظاهره، ثم حملوه على وجهين. أحدهما: إن المراد سبع لغات مما لا يغير حكما في تحليل، ولا تحريم، مثل هلم، واقبل، وتعال. وكانوا مخيرين في مبتدأ السالمة في أن يقرأوا بما شاءوا منها، ثم أجمعوا على أحدها، وإجماعهم حجة، فصار ما أجمعوا عليه مانعا مما أعرضوا عنه، والآخر: إن المراد سبعة أوجه من القراءات، وذكر أن الاختلاف في القراءة على سبعة أوجه أحدها: اختلاف إعراب الكلمة مما لا يزيلها عن صورتها في الكتابة، ولا يغير معناها نحو قوله (فيضاعفه) بالرفع والنصب.[۱]

«...أحدهما: إن المراد سبع لغات ... والآخر: إن المراد سبعة أوجه من القراءات»؛ ببینید چقدر قشنگ خلاصه کرده‌اند. می‌گویند حاصل حرف‌ها این است که «سبعة احرف» یعنی هفت لغت؟ ای هفت قرائت؟ بعد حرف شیخ را می‌آورند و می‌فرمایند چون ائمه فرموده‌اند قرائات را بخوانید پس اصلح این است که «سبعة احرف» یعنی هفت قرائت، نه هفت لغت. روی این هفت لغت دقت کنید. تأکید من روی این است. چطور تجویز ائمه نفی آن است؟ ائمه فرموده‌اند همه قرائات را بخوانید. ایشان می‌گویند پس معنای حدیث «سبعة احرف»، حرف ابوعبیده و طبری نیست. اصلح این است. چرا؟ شما بفرمایید.

شاگرد: طبق فرمایش شما چون قرائات نازل شده.

استاد: عبارت شیخ را توضیح دهید. در عبارت شیخ تعلیل به چه چیزی می‌خورد؟ چون معصومین گفته‌اند همه قرائات را بخوانید پس... .

شاگرد: تعبیر «ما اختلف القراء» است. یعنی قراء اختلاف کرده‌اند. اما وجهی که شما می‌فرمایید اختلاف قراء نیست. بلکه هر قرائتی که قاری خوانده است می‌باشد. به این «اختلف القراء» نمی‌گویند. این خلاف فرمایش شما است.

.....

استاد: اختلف القراء فی الروایه؛ این از مسلمات فن است. من بعداً از قرائن منفصله می‌آورم. شیخ می‌گویند تا کنار یک قرائت یک روایت ضمیمه نشود ما قبول نداریم. عبارتشان در اینجا هست. محال است که شما این را به شیخ نسبت بدهید که وقتی شیخ می‌گویند «اختلف القراء» یعنی «من اجتهادم». چرا؟ در سراسر تبیان یک قرائتی باشد که ضمیمه آن روایت نباشد قبول نمی‌کنند. می‌گویند: «ما لم ینضم الیه الروایه»؛ اصلاً ما آن را قرائت نمی‌دانیم. حتماً باید بگوید که شنیدم. اگر اجتهاد باشد که آن را قرائت نمی‌دانند. اینها برای عبارت بعدی ها است که فضا عوض شده. مشکل همین است که ما با فضای روبرو هستیم که اینها عوض شده. تمام اینهایی که اینجا هست را گذاشته‌ام. کلمات شیخ الطائفه یک فایل مفصل است. تا جایی که من پیدا کردم. اگر شما هم پیدا کردید بگذارید. اینکه ایشان می‌گویند «اختلف القراء» یعنی قارای است بالروایه. نه قارای که به آسانی در کلام خدا دست ببرد. اصلاً این در کلام شیخ الطائفه محتمل نیست.

روی این فرمایشات تأمل کنید و مطالبی را هم که من عرض کردم را ببینید. الآن شما «کله صواب» را چطور معنا می‌کنید؟ الآن در ذهن شما چیست؟ برای اینکه ذهن هایمان به هم نزدیک شود.

شاگرد: با تفسیری که صاحب حدائق از این عبارت داشتند، این عبارت برایم قابل فهم است.

استاد: نه، تعلیل را بفرمایید. من هم بالای پنجاه بار عرض کردم. تحلیل نوشتم و آوردم. همینطور معنا کردم. اما آن چه که روز یک شنبه هفته قبل دیدم این تعلیل بود. در این تعلیل شیخ چه کار می‌کنند؟ می‌گویند حرف ابوعبید و طبری تمام نیست، بلکه حرف ابن قتیبه درست است. در معنای سبعة احرف حرف او درست است. چرا؟ چون ائمه ما فرموده‌اند اختلاف قراءات را بخوانید و همه آنها جایز است. این تعلیل در محلش واقع شده ای نه؟ شیخ چه می‌فرمایند؟ چون ائمه ما گفته‌اند پس شما دنبال ابوعبید وطبری در تفسیر سبعة احرف نروید. دنبال ابن قتیبه بروید. روی آن تأمل کنید که این تعلیل چه می‌خواهد بگوید. وقتی ائمه تجویز کرده‌اند چرا ما دنبال ابن قتیبه می‌رویم؟ چون روایت می‌گوید «نزل علی سبعة».

والحمد لله رب العالمین

---

[1]مجمع البيان في تفسير القرآن - ط مؤسسة الأعلمي للمطبوعات ج ۱ ص ۳۸